Contents

[استصحاب عدم ازلی 1](#_Toc119604878)

[کلام مرحوم خویی رحمه الله 2](#_Toc119604879)

[مقدمه سوم مرحوم نایینی رحمه الله: محال بودن اخذ عدم محمولی در موضوع 5](#_Toc119604880)

[بررسی مقدمه سوم محقق نایینی رحمه الله 6](#_Toc119604881)

[جریان استصحاب عدم ازلی در عناوین ذاتیه 7](#_Toc119604882)

## استصحاب عدم ازلی

## کلام مرحوم شاهرودی رحمه الله

مرحوم شاهرودی رحمه الله فرمودند: مشکل استصحاب عدم ازلی باید با استظهار عرفی حل شود و قابل برهان نیست، ایشان وجوهی را که شهید صدر رحمه الله برای استظهار استصحاب عدم ازلی بیان می کنند، مطرح می کنند و نکته ی اضافه ای که ایشان ذکر می کنند اشکال نقل به معنا بودن روایات و جواب از آن می باشد.

بیان اشکال:

بر فرض صحت جریان استصحاب عدم ازلی در مواردی که موضوع حکم سالبه به انتفاء موضوع است ولی با توجه به متعارف بودن نقل به معنا در روایات، احتمال داده می شود که روایت صادر شده از ائمه علیهم السلام به نحو موجبه معدولة المحمول مثل«کل امرأة غیر قرشیة تحیض الی خمسین سنة و کل امرأة قرشیة تحیض الی ستین سنة» بوده باشد که در این صورت استصحاب «عدم کونها قرشیة» اثبات«انها غیر قرشیة» نمی کند مگر بنابراصل مثبت، ولی راوی آن را به صورت«کل امرأة‌ تحیض الی خمسین سنة الا ان تکون امرأة من قریش»یا «یا کل امراة لیست بقرشیة تحیض الی خمسین سنة» نقل کرده باشد. البته این اشکال در نصوص قرآنی نمی آید ولی در بسیاری از روایات می آید.

ایشان در مقام جواب از این اشکال می فرمایند: با توجه به وثاقت راوی، آن ها در نقل به معنا به نحوی بیان نمی کردند که مضمون روایت تغییر پیدا کند و بین این که موضوع«لیست بقرشیة» باشد یا «غیر القرشیة» عرفا نیز فرق وجود دارد و نیاز به دقت عقلی ندارد، و خود ائمه علیهم السلام نیز روات را به این نکات عرفیه ارجاع می دادند ، مثلا در روایتی زراره از امام علیه السلام سؤال می‌‌کند «بم عرفت ان المسح ببعض الرأس» امام علیه السلام فرمود «لمکان الباء»[[1]](#footnote-1).[[2]](#footnote-2)

ولی این جواب تمام نیست چون در نظر بدوی عرفا بین«لیست بقرشیة» و بین«غیر القرشیة» فرق وجود ندارد و لذا ذکر یکی به جای دیگری در نقل به معنا خلاف وثاقت راوی نیست، و این که این دو تعبیر در بحث استصحاب عدم ازلی با هم فرق دارند اصلا مورد توجه روات نبوده است.

### کلام مرحوم خویی رحمه الله

مرحوم خویی در بحث شخصی که مشکوک است مسلمان است یا کافر فرمودند: اگر آن شخص بمیرد باید او را غسل میت دهند چون «غسل المیت واجب»[[3]](#footnote-3) و کافر از آن خارج شده است لذا موضوع «میت لیس بکافر» می باشد نه «میت مسلم» چون در روایات از امام علیه السلام در مورد غسل میت چنین پرسید: «عَنِ النَّصْرَانِيِّ يَكُونُ فِي السَّفَرِ وَ هُوَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ» امام علیه السلام در جواب فرمودند: «لایغسله مسلم و لاکرامة»[[4]](#footnote-4) و از این فهمیده می شود که موضوع «میت لیس بکافر» می باشد، و با استصحاب عدم ازلی «این شخص هنگامی که نبود کافر نبود و الان کما کان» اثبات می شود که او کافر نیست لذا این شخص «میتٌ» بالوجدان و «لیس بکافر» باستصحاب العدم الازلی پس غسلش واجب است.[[5]](#footnote-5)

ولی به نظر ما این بیان عرفی نیست و در همین مثال اگر راوی سوال می کرد:«عمن لیس بمسلم مات فی السفر» و امام علیه السلام می فرمودند:«لایغسله مسلم و لاکرامة» استظهار ایشان عوض می شد و می گفتند موضوع«میت مسلم»می باشد، در حالی که این ها عرفی نیست.

## بیان وجوه استظهار تقید موضوع به عدم محمولی

شهید صدر رحمه الله وجوهی را برای استظهار اخذ عدم محمولی در موضوع بیان می کنند، که نتیجه ی آن اثبات استصحاب عدم ازلی می باشد.

وجه اول

اگر در یک خطاب گفته شود«کل امرأة تحیض الی خمسین سنة» و در خطاب دیگر گفته شود«القرشیة تحیض الی ستین سنة» استظهار عرف اخراج عنوان قرشیه از عام می باشد و وقتی بین آن دو جمع می کند می گوید: آن چه تحت خطاب عام باقی می ماند:« کل امرأة لیست بقرشیة است» نه «کل امرأة غیر قرشیة».

بررسی وجه اول

مرحوم روحانی رحمه الله نیز این وجه را بیان می کند ولی می گوید: احتمال دارد صورت دوم تحت خطاب عام باقی باشد و صورت اول تعین ندارد.[[6]](#footnote-6)

این اشکال به این وجه وارد است.

وجه دوم

عرف رابطه ی عام و خاص را رابطه ی مقتضی و مانع می داند و همین که مانع نبود عرفا مقتضی تاثیر می گذارد و جعل شرعی چون به نکته ی تحصیل غرض مولی است به طبع شارع موضوع حکم را وجود مقتضی یعنی عنوان عام و عدم مانع یعنی عنوان خاص قرار می دهد، و اخذ عنوان زاید مثل «کسی که متصف باشد به این که غیر عنوان خاص است» در موضوع عرفی نیست.

بررسی وجه دوم

این وجه نیز روشن نیست خصوصا در مواردی که عرفا ضدان لاثالث لهما باشند مثل این که در یک خطاب گفته می شود «کافر تغسیل ندارد»و در خطاب دیگر گفته می شود «میت تغسیل دارد» در این جا معلوم نیست موضوع میتی باشد که «لیس بکافر» بلکه ممکن است موضوع «میت مسلم» باشد، و به جای این که بگویند اسلام شرط است گفته اند کافر غسل ندارد، و این بیانات عرفی است.

ما سابقا گفتیم که ممکن است شرط وضوء شرعا طهارت ماء باشد ولی در مقام اثبات گفته شود« لاتتوضأ بماء النجس» و یا نجاست آب مانع از وضوء باشد ولی در خطاب گفته شود« توضأ بماء طاهر»، این ها بیانات عرفی است و ائمه علیهم السلام نیز به لسان عرف سخن می گفتند و دقت های اصولی را در بیانات خود اعمال نمی کردند، حتی در قرآن نیز گاهی موضوع واقعی احکام بیان نمی شود مثل« حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ »[[7]](#footnote-7) که جامع آن ها غیر مذکی است ولی مصادیق ذکر شده است و وجهش این است که عرف مصادیق را بهتر متوجه می شود و احکام نیز ملقی به عرف هستند و هدف این است که آن ها متوجه شوند و لذا عناوینی را ذکر می کنند که آن ها بهتر متوجه شوند ولو در مقام جعل دقیقا همین عنوان، موضوع نباشد.

وجه سوم

بر فرض عدم استظهار اخذ عدم محمولی در موضوع حکم در صورتی که شک شود که موضوع حکم«کل امرأة لیست بقرشیة» هست یا«کل امرأة غیر قرشیة» چون«غیرقرشیة» موجب تخصیص زائد می شود زیرا لازمه اش این است که علاوه بر این که زن قرشی نباید باشد، متصف به غیر قرشیة نیز باید باشد، و اصالة الاطلاق نفی این تقیید زائد می کند و می گوید: فقط به همان قرشی نبودن تخصیص خورده است.

ایشان در ادامه می فرمایند: حتی اگر مخصص متصل باشد مثل«کل امرأة تحیض الی خمسین سنة الا ان تکون امرأة من قریش»و شک شود که جزء الموضوع سلب الاتصاف است یا اتصاف السلب، این مورد از موارد شک در اقل و اکثر است که با تمسک به اصالة الاطلاق نفی قید زائد می شود و ثابت می شود که قدر متیقن از آن یعنی سلب الاتصاف در موضوع اخذ شده است که با استصحاب عدم ازلی می توان آن را اثبات کرد، چون مفهوم مجمل نیست و فقط شک داریم در تقیید زائد است که با اصالة الاطلاق آن را نفی می کنیم.[[8]](#footnote-8)

بررسی وجه سوم

این اصول را باید از عقلاء گرفت و عقلاء در مواردی که شک در تخصیص و تقیید زائد به خارج مربوط می شود مثل این که نمی دانیم خطاب «کل امرأة تحیض الی خمسین سنة» به «قرشیة» تخصیص خورد و یا علاوه بر آن به «نبطیه» نیز تخصیص خورده است اصل عدم تخصیص زائد جاری می کنند و اثبات می کند که«نبطیه»از تحت عام خارج نشده است ولی وقتی از جهت مصادیق خارجی معلوم باشد مثل مقام که «لیست بقرشیة»و«غیر قرشیة» به لحاظ مصادیق خارجی، زن هایی را که قرشی هستند از تحت عام خارج می کند و زن هایی را که قرشی نیستند تحت عام نگه می دارد، و فقط عنوان کم و زیاد دارد ولی مصداق کم و زیاد ندارد و در این جا عرفا اصالة عدم تخصیص جاری نمی شود.

و اما این کلام ایشان که فرمودند: «در صورت شک نیز چون امر دایر بین اقل و اکثر است با تمسک به اصالة الاطلاق تخصیص زائد نفی می شود» نیز تمام نیست چون در وجه سوم فرض عدم استظهار و شک می باشد که لازمه ی آن مجمل بودن خطاب می باشد و وقتی خطاب مجمل است نمی توان در مخصص متصل به عام تمسک کرد.[[9]](#footnote-9)

بنابراین یکی از اشکالات استصحاب عدم ازلی استظهار در مقام اثبات می باشد، البته مثال«کل امرأة تحیض الی خمسین سنة الا ان تکون امرأة من قریش» عرفا از آن استظهار سالبه محصله می شود ولی در همه موارد چنین نیست و مثلا در مثال«غسل المیت واجب و غسل الکافر لیس بواجب» ممکن است موضوع«غسل المیت المسلم واجب» باشد خصوصا این که تعبیر«کافر»در سوال سائل بود.

## مقدمه سوم مرحوم نایینی رحمه الله: محال بودن اخذ عدم محمولی در موضوع

مقدمه سوم ایشان مربوط است به صورت شک در قید عام که آیا آن قید به نحو عدم محمولی است یا عدم نعتی؟

ایشان می فرمایند: محال است که موضوع بدون تقیید به عدم نعتی، مقید به عدم محمولی شود چون مثلا اگر مولی بگوید:«جئنی بحجر و لایوجد بیاض معه» به نحو عدم محمولی در این جا باید حتما مراد «جئنی بحجر لیس بأبیض» به نحو عدم نعتی باشدو «لایوجد بیاض معه» که عدم محمولی است فقط مشیر به قید عدم نعتی می باشد.

چون «جئنی بحجر» قطعا مطلق نیست چون مستلزم تهافت با اتیان جزء دوم یعنی «لایوجد بیاض معه» می باشد، و به لحاظ قید «ابیض بودن و عدم ابیض بودن»مهمل نیز نمی تواند باشد چون حاکم نمی تواند نسبت به حکمش جاهل باشد و اهمال داشته باشد لذا باید مقید به «جئنی بحجر لیس بأبیض» باشد و این عدم نعتی است که اسبق رتبة از عدم محمولی می باشد چون از نعوت ذات حجر است و نعوت ذات نسبت به مقارنات اسبق رتبة می باشد و لذا تقیید این موضوع به عدم محمولی لغو است.[[10]](#footnote-10)

## بررسی مقدمه سوم محقق نایینی رحمه الله

مرحوم خویی دو اشکال- یک اشکال نقضی و دیگری اشکال حلی- به این مقدمه بیان می کنند.

اشکال نقضی: شما در موردی که موضوع مرکب از دو جوهر یا دو عرض باشد مثل«اذا جاء زید و لم ینزل المطر فاکرمه» فرمودید چون دو جوهر و یا دو عرض هستند نعتیت در آن ها مطرح نیست و لذا اگر صبح باران نمی آمد و بعد از آمدن زید شک شود که باران می آمد یا نه، در این جا مجیء زید بالوجدان ثابت است و با استصحاب عدم نزول مطر از صبح تا الان وجوب اکرام زید ثابت می شود. در حالی که در این جا نیز همان بیان شما می آید چون «جاء زید» نمی تواند مطلق باشد کما این که نمی تواند مهمل باشد لذا مقید است به عنوان تقارن با عدم نزول مطر یعنی«اذا جاء زید مقارنا لعدم نزول المطر»و استصحاب عدم نزول مطر برای اثبات تقارن مجیء زید با نزول مطر اصل مثبت است.

بررسی اشکال نقضی: به حسب ظاهر این نقض وارد است ولی با آن تقریب ما از مقدمه دوم که گفتیم مراد محقق نایینی رحمه الله این است که تقیید جوهر به وجود نعتی عرض یا عدم نعتی عرض، اسبق رتبة است نسبت به تقیید موضوع حکم به وجود یا عدم محمولی عرض، یعنی این که گفته شود «جئنی بحجر لیس بأبیض»اسبق رتبی است نسبت به «جئنی بحجر و لایجود بیاض معه»، ایشان در این موارد آن برهان را بیان می کند ولی در«اذا جاء زید و لم ینزل المطر تقید مجیء زید»مجیء زید مقید به نعوتش نیست بلکه مقارن بودن با نزول مطر و مقارن نبودن با نزول مطر، از مقارنات است و در این موارد اسبق رتبی مطرح نیست.

اشکال حلی: مراد از غیر معقول بودن اهمال این است که جهل شارع به موضوع حکمش محال است و مولی در مثال مذکور به موضوع حکمش جاهل نیست و موضوع حکم «حجر و لایوجد معه بیاض» می باشد و این موضوع مرکب بر حجر ابیض صادق نیست و معنای اطلاق جزء اول اگر این باشد که «جئنی بحجر سواء کان أبیض ام لا»، این اطلاق لحاظی است که قسمی از اطلاق است (و در اینجا غیر معقول است) اما اطلاق به معنای «عدم التقیید» (در اینجا معقول می باشد) زیرا «جئنی بحجر» مقید نیست به أبیض بودن یا «لیس بأبیض» و اطلاق ذاتی دارد ولی این را اهمال موضوع حکم نمی گویند.[[11]](#footnote-11)

این اشکال مرحوم خویی رحمه الله بر مقدمه سوم وارد است به علاوه ما اشکالات دیگری بر آن وارد می دانیم زیرا اولا: در مقام، سبق رتبی وجود ندارد چون سبق رتبی نیاز به ملاک دارد مثلا جزء العلة بر معلول سبق رتبی دارد چون اجزاء علت تقدم بالطبع بر معلول دارند. و بدون ملاک نمی توان گفت چیزی بر چیز دیگر سبق رتبی دارد لذا نمی توان گفت عموی من بر من تقدم رتبی دارد چون او برادر پدرم است و هم رتبه با پدرم است، پدرم سبق رتبی بر من دارد و «المساوی مع المتقدم الرتبی متقدم» و در مقام نیز تقدم رتبی تقیید حجر به «ابیض بودن» یا« لیس بابیض بودن» ملاک می‌‌خواهد. ثانیا: قرار دادن متاخر رتبة به عنوان قید قبیح و محال نیست و لازم نیست حتما متقدم رتبی قید قرار گیرد.

البته اگر مراد ایشان بیان یک نکته ی عرفی باشد که عرف «جئنی بحجر و لایوجد معه بیاض» را اکل من القفا می داند چون اگر غرض این است که گفته شود «سنگی بیاور که سفید نباشد» باید بگویید:«جئنی بحجر لیس بابیض» نه «جئنی بحجر لایوجد معه بیاض»، کلامشان عرفی است ولی برداشت مرحوم خویی از عدم محمولی این نبود بلکه مراد ایشان از عدم محمولی «سلب الاتصاف بکون الحجر أبیض» و از عدم نعتی «اتصاف الحجر بکونه أبیض»می باشد که در این صورت اتصاف «بعدم کونه ابیض» مئونه زائده دارد و «سلب الاتصاف» اکل من القفا نیست ولی بنابر این که مراد از عدم محمولی«جئنی بحجر لایوجد معه بیاض» باشد، مئونه زائده ندارد.

## جریان استصحاب عدم ازلی در عناوین ذاتیه

محقق عراقی[[12]](#footnote-12) و مرحوم حکیم و شهید صدر در بحوث فقه[[13]](#footnote-13) قائل به عدم جریان استصحاب عدم ازلی در عناوین ذاتیه شدند. مثلا اگر شک شود که این حیوان گوسفند است یا خوک، مرحوم خویی رحمه الله می گویند، در خطاب آمده« کل حیوان قابل للتذکیة الا الخنزیر» و استصحاب عدم ازلی می گوید:« این حیوان وقتی که نبود خنزیر نبود، الان نیز خنزیر نیست » و لذا داخل در موضوع « کل حیوان قابل للتذکیة»می شود، البته اثبات شاة نمی کند اما شاة موضوع اثر نیست تا به دنبال اثبات آن باشیم.

مرحوم حکیم رحمه الله می فرمایند: این حیوان از ازل یا شاة بود و یا خنزیر، و اگر از ازل خنزیر است از همان ازل ذاتش خنزیر است منتهی موجود نشده بود.و وجه عدم جریان استصحاب عدم ازلی عدم وجود حالت سابقه می باشد چون ذات این حیوان از ازل شاید خنزیر باشد منتهی موجود نشده است نه این که استصحاب عدم ازلی معتبر نباشد بلکه بنا به نقل آقای زنجانی حفظه الله اصلا مرحوم حکیم رحمه الله علاوه بر قبول داشتن جریان استصحاب عدم ازلی آن را عرفی هم می دانند.[[14]](#footnote-14)شبیه بیان آقای سیستانی که استصحاب را به یک امر عقلائی برمی گردانند و استصحاب در شک در رافع استصحاب در شک در مقتضی، استصحاب عدم ازلی را هم قبول دارد. ولی این جا حالت سابقه ندارد چون ذات این حیوان از ازل شاید خنزیر باشد منتهی موجود نشده است.

البته اعتقاد به عرفی بودن استصحاب عدم ازلی برای ما دشوار است.

این تفصیل نیز صحیح نیست چون بعضی از موارد عوارض ذات و ماهیت است مثل قبح کذب و قبح ظلم که از ازل کذب قبیح بوده است منتهی قبل از دروغ گفتن موجود نبود، در این موارد بحثی نیست

و ما نیز در بعضی موارد همین بیان را مطرح کردیم مثل مسافت بین قم و کهک که نمی دانیم چهار فرسخ است یا نه، شبهه در این جا این است که آن از عوارض وجود این دو مکان نیست بلکه از عوارض ذات این دو فضا می باشد ولو قم و کهک اصلا وجود نداشته باشند. ولی این مواردی که آقای حکیم بیان می کنند به حمل شایع قبل این حیوان قبل از وجودش خنزیر نبوده است کما این که گوسفند نیز نبود و این که گفته شود ذات این حیوان شاید به حمل اولی از ازل خنزیر بوده باشد خلط بین حمل اولی و حمل شایع می باشد چون بحث ما در نفی خنزیر بودن این حیوان قبل از وجودش به حمل شایع می باشد نه به حمل اولی، و لذا بنابر اعتبار استصحاب عدم ازلی، آن استصحاب در این جا نیز جاری است.

1. الکافی(ط-الاسلامیة)، کلینی، محمد بن یعقوب، ج3،ص30. [↑](#footnote-ref-1)
2. درس خارج اصول آیت الله هاشمی شاهرودی رحمه الله، تاریخ: 7/2/95. [↑](#footnote-ref-2)
3. وسائل الشیعة،شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ابواب غسل المیت، باب1، ح1، ج2،ص477. [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ابواب غسل المیت، باب 18، ح1، ج2، ص514. [↑](#footnote-ref-4)
5. موسوعة الامام الخویی، خویی، سید ابوالقاسم موسوی، ج8، ص398. [↑](#footnote-ref-5)
6. منتقی الاصول، روحانی، محمد، ج3،ص359. [↑](#footnote-ref-6)
7. مائدة: 3 [↑](#footnote-ref-7)
8. بحوث فی علم الاصول، صدر، محمد باقر، ج3، ص340؛ درس خارج آیت الله هاشمی شاهرودی رحمه الله، تاریخ:6/2/95. [↑](#footnote-ref-8)
9. مقرر: ظاهرا مراد شهید صدر رحمه الله در وجه اول این است که ما ابتداءا و بدون نیاز به جریان اصالة العموم از خطاب عدم محمولی را استظهار می کنیم و در وجه سوم چون چنین استظهاری نیست و فرض شک است بخاطر این که امر دایر بین اقل و اکثر است با تمسک به اصالة العموم نفی قید زاید می شود. [↑](#footnote-ref-9)
10. اجود التقریرات، نایینی، محمد حسین، ج1، ص366.

    مقرر: این مقدمه در اجود به عنوان مقدمه دوم بیان شده است. [↑](#footnote-ref-10)
11. محاضرات فی اصول الفقه، خویی، ابوالقاسم، ج4، ص374.

    بیان اشکال حلی ایشان:« وثانياً: حلّ ذلك بصورة عامة وهو ما ذكرناه في ضمن بعض البحوث السالفة من أنّ موضوع الحكم أو متعلقه بالاضافة إلى ما يلازمه وجوداً في‏ الخارج لا مطلق ولا مقيد ولا مهمل. أمّا الاطلاق فهو غير معقول حيث إنّ مردّه إلى أنّ ما افترضناه من الموضوع أو المتعلق للحكم ليس موضوعاً أو متعلقاً له، فانّ معنى إطلاقه بالاضافة إليه هو أ نّه لا ملازمة بينهما وجوداً وخارجاً وهو خلف. وأمّا التقييد فهو لغو محض، نظراً إلى أنّ وجوده في الخارج ضروري عند وجود الموضوع أو المتعلق، ومعه لا معنى لتقييده به. وأمّا الاهمال فهو إنّما يتصور في المورد القابل لكل من الاطلاق والتقييد، فانّ المولى الملتفت إليه لا يخلو من أن يلاحظ متعلق حكمه أو موضوعه بالاضافة إليه مطلقاً أو مقيداً، لاستحالة الاهمال في الواقع، وأمّا إذا لم يكن المورد قابلًا لذلك كما فيما نحن فيه فلا موضوع للاهمال فيه.» [↑](#footnote-ref-11)
12. رسالة فی اللباس المشکوک، عراقی، آقاضیاء، ص158. [↑](#footnote-ref-12)
13. بحوث فی شرح العروة الوثقی، صدر، شهید، سید محمد باقر، ج1، ص477. [↑](#footnote-ref-13)
14. حقائق الاصول، حیکم، محسن، ج1، ص506؛ مستمسک العروة الوثقی، حکیم، محسن، ج1، ص165. [↑](#footnote-ref-14)